

ارتباط اخلاق و جنگ

"جنگ‌ها به اقتضای قدرت سیری‌ناپذیر انسان که در او نهادینه شده است رخ می‌دهند"

منبع: مجله دنیای قلم، شهریور و مهرماه ۱۳۹۴

گفت و گو از: علی دارایی

در جنگ‌ها عموماً اخلاق نادیده گرفته می‌شود. آغاز جنگ خود نقطه عطفی است که دست کم ناخواسته نهادینه کردن و رواج اخلاق را در جامعه نادیده می‌گیرد. چون از مهمترین آثار و پیامدهای اخلاق در زندگی شهروندان نمایان شدن صلح و آرامش است. اما با وجود این اثر مثبت، جنگ آن را از بین می‌برد و بی‌اثر می‌کند. بی‌تردید محو صلح و آرامش منجر به آسیب‌های متعددی خواهد شد که از با اهمیت‌ترین و نادیده‌نگرفتنی‌ترین آنها سر برآوردن خشونت و مسلط شدن روحیه آن در میان افراد است. بنابر همین مبانی و دغدغه‌ها بود که بررسی نسبت بین اخلاق و جنگ و تأثیر و تأثر آنها بر همدیگر در نظر مان غیر قابل اغماض پدیدار شد. از همین رو تصمیم مان بر آن شد که به سراغ یک پژوهشگر حوزه فلسفه اخلاق برویم و پرسش‌هایمان را با او در میان بگذاریم، بنام سروش دباغ. دباغ جز در مصداق دفاع از خود و حفاظت از حریم کشور توجیه و استدلال موجهی برای انجام جنگ و ادامه آن نمی‌بیند. چون جنگ را مصداقی از آزار و اضرار به دیگران می‌داند. افزون بر ارزیابی اخلاقی جنگ به سبب مطالعات وی در عرصه فلسفه پرسش‌هایی درباره سنجش اخلاقی و فلسفی برخی از آرای فلاسفه غربی در باب جنگ و خشونت و نیز اندیشمندان اسلامی با ایشان در میان نهادیم که در ادامه می‌خوانید.

به مقوله جنگ از زوایای متنوع و علوم مختلف می‌توان نگاه کرد و آن را مورد کاوش و ارزیابی قرار داد. بی‌تردید از مهمترین آنها فلسفه اخلاق است. اساساً پدیده جنگ در فلسفه اخلاق چه جایگاهی دارد و در کجای آن قرار می‌گیرد؟ آیا اندیشمندان و فیلسوفان اخلاق معتقد به تفکیک و طبقه‌بندی در علم اخلاق در نگرش به جنگ هستند و تحلیل آن را بطور ریز و جزئی و دقیق می‌دانند یا اینکه بطور کلان و واحد و بدون اما و اگر مقوله جنگ را تفسیر میکنند؟

در وادی اخلاق و مباحث فلسفه اخلاق بنابر یک تقسیم‌بندی سه حوزه اخلاق را می‌توان از هم تفکیک کرد. چنانکه که در ادبیات اخلاق نیز آمده است. یکی حوزه فرا اخلاق. دوم اخلاق هنجاری و سوم اخلاق کاربردی. حوزه فرا اخلاق متضمن مباحث انتزاعی و نظری درباره اخلاق است و خود این اخلاق منقسم بر سه قسم است: وجود شناسی اخلاق- معرفت شناسی اخلاق و دلالت شناسی یا معنا شناسی اخلاق. این بخش از مباحث اخلاقی انتزاعی‌ترین و فلسفی‌ترین بحث در حوزه‌های اخلاق است و چنانکه می‌دانید فی‌المثل درباره تعیین و عدم تعیین و تقرر اوصاف اخلاقی در جهان پیرامون است و اردوگاه واقع‌گرایان اخلاقی را از صف غیر واقع‌گرایان اخلاقی تفکیک می‌کند. یا در معرفت شناسی اخلاق سخن بر سر این است که آیا معرفت شناسی داریم و به نحو موجه می‌توانیم از معرفت بخشی به دعاوی اخلاقی سخن بگوییم یا باید در این باب شکاک باشیم؟ یا به تعبیر عواطف‌گرایان داوری‌های اخلاقی برآمده از احساسات و عواطف ما است و شان معرفتی ندارد؟ اینها مباحثی است که در حوزه فرا اخلاق بحث می‌شود. پس از این بخش نوبت به اخلاق هنجاری می‌رسد.

در این حوزه مکاتب مختلف اخلاقی از یکدیگر باز شناخته می شوند. برای مثال وظیفه گرایی اخلاقی را از فضیلت گرایی اخلاقی تفکیک می کنیم و باز می شناسیم. در اینجا سخن بر سر این است که ملاک و محک برای تفکیک امر یا کنش اخلاقی موجه از امر یا کنش اخلاقی ناموجه چیست؟ آیا دروغ گفتن و پیمان شکنی بد و به معنای ناروایی اخلاقی است؟ یا از منظر اخلاقی خوب و روا است؟ برای هر کدام از اینها و انجام یا کنش هر عملی که ربط اخلاقی دارد در اینجا بسته به باوری که به هر کدام از نظریات و مکاتب اخلاقی داریم می توانیم سلوک اخلاقی خود را سامان ببخشیم. از این حیث اگر فردی فی المثل وظیفه گرا باشد به یک نحو رفتار می کند و اگر فایده گرا باشد به نحو دیگری رفتار می کند و اگر فضیلت گرا باشد به نحو دیگری و قس علی هذا. این حوزه اخلاقی معرکه آرا است. هنگامی که به قلمرو سوم یعنی اخلاق کاربردی پا می نهیم همین نظریات اخلاق هنجاری در شاخه های مختلف مسائلی که به نحو روزمره با آنها دست به گریبانیم یا در زندگی اکنونمان نقش آفرینی می کنند می پردازیم. در این راستا شاخه هایی مثل اخلاق پزشکی-اخلاق کسب و کار-اخلاق محیط زیست و... در این بخش وجود دارند. بحث از اخلاق جنگ یا مناسبات و روابط هنجاری جاری در جنگ میان آدمیان چه در سطح ملی یا داخلی و چه در سطح بین المللی قاعدتاً وقتی از آن سخن به میان می آید باید ذیل مباحث اخلاق کاربردی به آن پرداخت. یعنی اخلاق جنگ یک مقوله ای است مانند اخلاق پزشکی-اخلاق محیط زیست-اخلاق کسب و کار و قس علی هذا. در اخلاق کاربردی جنگ سخن بر سر ارزیابی روابط و مناسبات کنشگران (در اینجا جنگجویان) هست و قواعد و قوانینی که در این مناسبات باید رعایت شود، چه سویه های هنجاری دارد؟ و بحث از آن با ابتدا و اتکا به نظریاتی که در اخلاق هنجاری فردی بدان باور دارد. بدین معنا اگر بخواهیم اخلاق جنگ را در سلسله مباحث فلسفه اخلاق دسته بندی کنیم و با عنایت به قلمروهای سه گانه ای که در این تقسیم بندی کلان می توان آن ها را از هم تفکیک کرد، قصه اخلاق جنگ به قلمرو اخلاق کاربردی تعلق دارد و در عداد دیگر مباحثی که از آنها یاد کردم باید از آن سراغ گرفت و سویه های مختلف آن را از همدیگر متمایز کرد و باز شناخت.

در علم حقوق جنگ، جنگ اصولاً ممنوع اعلام شده است مگر در مورد دفاع مشروع. با وجود این مطالعات و تحقیقات شما در این علم به چه نتیجه ای درباره مجاز دانستن جنگ و تمسک جستن به آن دست یافته است؟ آیا قواعد اخلاقی روشنی در مورد این پرسش در علم اخلاق وجود دارد؟ یا اینکه توسل به جنگ نه به عنوان قاعده بلکه به عنوان استثنا و در موارد و شرایط محدود پیش بینی شده است؟ اگر پاسخ حالت نخست یا دوم است شرایط و اصول تحقق این قاعده یا استثنا چیستند؟ پاسخ به این پرسش نیز در صورت وجود نظرات متفاوت در اخلاق سنتی-کلاسیک و مدرن بگویید.

من در حوزه اخلاق جنگ کار تخصصی انجام نداده ام و ادبیات این بحث را به دقت نخوانده ام که مبتنی بر آن سخن بگویم. آنچه که در ادامه پس از آن بحث نظریه کلان ذکر می کنم مبتنی است بر نکاتی که به عنوان یک اهل فلسفه و پژوهشگر در عرصه فلسفه اخلاق به نظرم می رسد و الا قاعدتاً باید در این باب آثاری که خوانده شده است و پاره ای از متخصصان در تولید آن نقش آفرینی کرده اند در این گفتگو و امثال این گفتگوها لحاظ بشود. ببینید جنگ در سطح کلانش مصداقی است از آزار و اذیت رساندن به دیگران. هنگامی که جنگ در حال رخ دادن است اعم از اینکه نزاع را دو یا چند نفره یا در قلمرو ملی یا بین المللی در نظر بگیریم، همه اینها مصداقی از اضرار به غیر است. مثل وقتی که فردی به دیگری حمله می کند، این مصداقی از نزاع خیابانی یا شخصی است. یا چنانکه آوردم می تواند مصداق جنگ درگیری تروریستی یا در سطح داخلی یا ملی یا بین المللی باشد. قاعدتاً آزار و آسیب رساندن به دیگران در وهله نخست کار غیر اخلاقی محسوب می شود. از سوی دیگر اگر کسی به دیگری حمله کند دفاع از خود اخلاقاً روا و کار قابل دفاعی است. از این حیث خیلی از

کشورهایی که مورد حمله واقع می شوند به دفاع از خود می پردازند کار اخلاقی انجام داده اند و بایسته هم هست. حفاظت از مرزها فی المثل در جنگ های بین المللی یا در جنگ های داخلی وقتی که رخ می دهد (معمولاً وقتی رخ می دهد که دولت مرکزی وجود نداشته باشد) نظیر اتفاقی که با کمال تاسف در سوریه و عراق به وقوع می پیوندد شاهد جنگ داخلی هستیم، یکسری اقتضائات-مولفه ها-پیچیدگی ها و عناصر معیشتی، جمعیتی، جغرافیایی، اقلیمی، مالی و روان شناختی دارد! همه اینها از پیچیدگی ها و دشواری های جنگ است. افزون بر همه اینها اگر از سویه های مختلف بخواهیم به آن پردازیم، از منظر اخلاق اگر مصداقی از دفاع از خود باشد به این معنا بی شک جنگ را پاسخ دادن و ادامه دادن آن و نیز درگیر جنگ شدن اخلاقاً روا است. در حوزه بین المللی همانطور که می دانید و اشاره کردید قواعد و قوانین سفت و سختی وضع شده است اما مع الاسف قصه همیشگی تاریخ است و همچنان جنگ رخ می دهد. به تعبیر نیچه اگر مهمترین و جدی ترین و فربه ترین مفهوم در مناسبات انسانی قدرت باشد (که من با او کاملاً هممنظرم هستم) شما می بینید که انواع معاهدات بین المللی منعقد شده است به همراه دقائق و ظرایفش در کنوانسیون ها رعایت و آب بندی شده اما می بینیم که به طور فزاینده و چشمگیری به اقتضای قدرت ذاتی انسان ها که در طول تاریخ به همراه او نهادینه شده است، شاهد جنگ های دراز آهنگی هستیم که در همین منطقه خاورمیانه با کمال تاسف چقدر جنگ ها در دهه های اخیر خونبار بوده است! از قصه پر غصه فلسطین و اسرائیل بگیرد تا تحولات تلخی که در خاورمیانه اتفاق افتاد مانند جنگ افغانستان و عراق و بعدها گروه های نوپدید بوجود آمدند مثل داعش که اخیراً در سوریه و عراق جنگ داخلی راه انداخته اند. یا در مصر اتفاقاتی که افتاده است... همه این ها به اقتضای قدرت طلبی انسان است و به رغم تصویب کنوانسیون های بین المللی و آب بندی کردن های حقوقی در این باب، همچنان این جنگ ها به وقوع پیوسته است. به همین سبب همه کشورها مجهز شده اند و سعی می کنند خود را تقویت کنند که گاهی تحت الشعاع قدرت دیگری قرار نگیرند و غافلگیر نشوند. با وجود اینها، وقایعی است که عموماً روی زمین رخ داده و می دهد و خیلی از کسانی که درگیر جنگ می شوند به سخنان و نظریات متخصصان اخلاق و مقولاتی از این دست هیچ اعتنایی نمی کنند. بنابراین میل و اشتیاق سیری ناپذیر انسان اقتضا می کند که به نظرم تا قیام قیامت جنگ برقرار است و در میان آدمیان همچنان مشاهده می شود. با این حال می توان از زوایای مختلف جنگ را آسیب شناسی کرد و به آن پرداخت از جمله از زاویه اخلاقی. و الا از منظر اقتصادی-جغرافیایی-جامعه شناختی-روانشناختی و مناسبات بین المللی جنگ ها بایسته بررسی هستند و البته این آسیب شناسی ها نیز عده ای انجام داده اند و می دهند. همچنین تا جایی که ممکن است کمپین هایی در حمایت از صلح باید برگزار کرد. خوشبختانه عده ای در اقصا نقاط عالم به این مهم مشغولند و در عین حال سیاستمداران، جنگ طلبان و جنگ افروزان همچنان در کارند.

برخی از فیلسوفان آرای تامل برانگیز و شگفت انگیزی در باب اداره کشور و مدیریت جامعه و حقوق شهروندان بیان کردند که امروزه به آنها می نگرییم در منظومه اندیشگی مدرن قابل پذیرش نیست. نمونه آشکار آن ها نظر هگل است درباره اتمام و حل اختلاف میان ملل و دول. وی باورش بر این بود که فصل الخطاب نهایی اختلافات میان کشورها جنگ است و این پدیده شوم سخن آخر را می زند. هم او اعتقاد داشت که ملت های شایسته حق حیات و بقا دارند. با این مبنا تکلیف سایر ملت ها روشن است که باید از میان بروند که بی شک یکی از ابزارهای نابودی ملت های غیر شایسته جنگ خواهد بود. کانت هم یهودیان را ملتی متقلب می نامید که حق زیست مستقل ندارند. نیچه نیز کشتار جمعی را به لحاظ اقتضای خیر عمومی مجاز می شمرد. آنچه که در این باب با اهمیت و حیاتی جلوه می کند این است که دریابیم هگل و نیچه و کانت کسانی بودند که بعضی از آنان به مثابه مشاوران نظامی هیتلر به شمار می رفتند و هیتلر هم به شدت از آنان تاثیر پذیرفته بود. با این اوصاف نخست بگویید که فلسفه پردازان هم عصر با هگل و نیچه و تئوری هایی که در آن دوران وجود داشت چگونه به این نوع نظرها می نگریستند؟ آیا آنها را تایید یا رد

می کردند؟ دوم اینکه فلسفه اخلاق مدرن چه تفسیر و نظری در مورد این قبیل اظهار نظرها دارد؟ بر اساس چه مبانی و ارزش‌هایی آنها را مورد نقد قرار داده است؟

راجع به نقل قولی که از هگل آوردید من ندیده‌ام و با توجه به دیگری که از شرق می‌ساخت بعید هم نیست. وقتی که فی‌المثل درباره ایرانیان سخن می‌گفت نوعی عقب‌ماندگی را در کشورهای مشرق زمین و ممالک غیر غربی می‌دید. ادوارد سعید نیز در کتاب شرق شناسی اش همین را می‌گوید. وی می‌نویسد: شرق دیگری غرب است. خیلی از شرق شناسان یک دیگری از مردم شرق زمین ساخته‌اند که نمادی از عقب‌افتادگی و انحطاط است و سپس در ذیل آن و با عنایت به آن غرب را تعریف می‌کردند. کتاب دوران ساز ادوارد سعید بنام "شرق شناسی" متضمن همین معنا است. یکی از کسانی که در این گفتمان نیز - البته به لحاظ تاریخی و کلاسیک - در اوایل قرن نوزدهم سخن گفته است فیلسوف مشهور آلمانی هگل بود. در باب نیچه قصه بسیار است. البته اینکه تا چه میزان ایده‌های نازیسم متأثر از او بوده است میان صاحب نظران بحث و اختلاف است. اما خواهر نیچه گفته بودند با هیتلر رفت و آمدی داشته است. خود نیچه ۱۹۰۰ از دنیا رفت یعنی سی - چهل سال قبل از ظهور ارتش نازی و بعد هم جنگ جهانی دوم اما خواهر نیچه با نازیسم هم‌نظر بوده است. البته تعابیر تخفیف آمیز نیچه کم نیست! اختصاصی هم به یهودیت - که شما اشاره کردید - ندارد. نژاد انگلوساکسون را هم خیلی تخفیف می‌کند. برای اینکه معتقد است آنان استعداد تفلسف ندارند. پاره‌ای از فیلسوفان انگلیسی را تخفیف می‌کند و زیر باد انتقاد و تمسخر می‌گیرد. و در عین حال گفته‌اند که هایدگر تحت تاثیر او بوده است. بالاخره قصه ابر انسان او بر نازی‌ها تاثیر گذاشته است و ایده‌های اصلاح نژادی یا خلوص نژادی او که بعدها در دستور کار ارتش نازی قرار گرفت و گفته‌اند آن حوادث تاریخی که نسبت به یهودیان - سالمندان و مارکسیست‌ها پدید آمدند، تحت تاثیر این ایده‌ها بوده است. من نیز مخالفتی با اینها ندارم و می‌توان آنها را سراغ گرفت و تبار شناسی کرد. در باب کانت مایل هستم به چند نکته اشاره کنم. اگر تعابیری از این دست دارد باید قضاوت منصفانه و جامع‌الاطراف کرد. به هر حال کانت از آباء معنوی اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز محسوب می‌شود. در کتاب بنیاد مابعد الطبیعه اخلاق و نقد عقل عملی توضیحی که او راجع به خود آیینی داده است و از عقل جهان شمول پذیری دفاع می‌کند و اصل غایت بودن انسان را تقریر کرده است. همه این نظرها به تنقیح و تقریر اعلامیه جهانی حقوق بشر بسیار کمک کرد. من در ماه گذشته در بنیاد سهروردی برای دوستان ایرانی سخنرانی داشتم تحت عنوان روشنگری و فلسفه کانت. درباره تقوا شناسی آرا متفکران و روشنفکران در دوران پیش و پس از عصر روشنگری که بی‌تردید یکی از قهرمانان روشنگری کانت است. انصافاً می‌توان تاثیر شگرف او را بر پسینیان وی دید. اینکه چگونه ایده‌های او در قرن بیستم در اعلامیه جهانی حقوق بشر بازتولید شدند. یعنی اگر تعابیری از این دست که شما بیان کردید و نیز درباره زنان نظیر اینکه آنان قدرت تفکر انتزاعی و فلسفی اندیشیدن ندارند، دارد. در عین حال مقاله تاریخی روشنگری چیست و شعارهایی که جرات دانستن داشته باشیم و پی افکنی و تئوری پردازی برای دفاع از حقوق ذاتی و انکارناپذیر انسان، انصافاً از جمله اقداماتی است که کانت به لحاظ اخلاقی برای آنها نظریه پردازی کرده است. این را هم باید مدنظر قرار داد و چنین نکاتی را در آرا و آثار فیلسوف دوران سازی مثل کانت دید و اینکه چنین نقش ابدی را ایفا کرده است به رغم پاره‌ای از سخنانی که امروزه به نظر شما در عصر امروز مردود است.

در باب بخش دوم پرسش تان پاسخی که دارم این است که از منظر اخلاق مدرن اگر بخواهیم بحث را تقریر کنیم، جز در مورد دفاع از خود که اشاره کردم جنگیدن، محمل و توجیه اخلاقی ندارد. قصه حقوق اقلیت‌ها و پاسداشت انسان‌های دیگر فارغ از نژاد - مذهب - جنسیت - رنگ و... از نکاتی است که امروزه خیلی عرفی شده است و کثیری بر آن متفق القول هستند. به این معنا تصور می‌کنم که اجماع بر آن است. خصوصاً با عنایت به تحولات و اتفاقات تلخی که در قرن بیستم رخ داد. امروزه ما اگر از اخلاق پسا هولاکاستی یا قوانین بین المللی پسا هولاکاستی یاد می‌کنیم مثل اعلامیه جهانی حقوق بشر که یکی از آنها است. این اعلامیه سه سال پس از پایان جنگ جهانی دوم

-در سال ۱۹۴۸- تصویب شد. جنگی که که خانمان سوز بود و ده ها میلیون نفر در آن کشته و آواره شدند. اخلاق پسا هولاکاستی یا اخلاق پسا جنگ جهانی دوم یا به تعبیر شما اخلاق مدرن اگر مراد قرن بیستم و نیمه دوم آن باشد قویاً دست اندازی و تعرض به جان-مال و حیثیت انسان ها را محکوم می کند و اصل غایت بودن انسان یا پاسداشت کرامت انسان اقتضا می کند که سبک های مختلف زندگی را به رسمیت بشناسیم. به تدریج در نیمه دوم قرن بیستم که می آیم چون کثرت گرایی فرهنگی بر صدر نشسته است همه ما یاد گرفته ایم یا باید بیشتر یاد بگیریم که این تنوع را به رسمیت بشناسیم و در پی از میان بر کردن آن نباشیم. همه اینها را که در کنار هم می نهیم به نوعی پلورالیسم و صلح می رسیم که بی شک در آن جنگ جایی ندارد. در سنت های فکری و فرهنگ غرب نیز عناصری وجود دارد که به این کثرت گرایی یاری رسانده اند. سنت انگلیسی نیز از حیث بسیار کمک کرده است. نظریه پرداز فیلسوفان-تجربه زیسته و بر صدر نشستن و قدر دیدن چندگانگی فرهنگی به ما گفته و یاد داده است که این تنوع و کثرت غیر قابل تحدید به وحدت را مورد شناسایی قرار دهیم و تا جایی که امکان دارد خواسته ها و آرزوهای نفسانی خود را و اینکه دیگران مطابق باور و میل ما زندگی نمی کنند فرو بنهیم و فروتن باشیم. متواضعانه نگاه کنیم و فلک را سقف شکافتن را و طرحی نو در انداختن را و این هوس ها را از سر فرو بنهیم. اینها نکاتی است که به نحو ارجاعی عموم آدمیان به آنها باور دارند اما آتش خواسته های انسانی به میزانی در ذهن و ضمیر پاره ای از سیاستمداران و جنگجویان فروزان است و زبانه می کشد که ما پس از مدتی جنگ را در سطح بین الملل و داخلی مشاهده می کنیم اما داوری تاریخی و ارزیابی اخلاقی ما به روایت من از این قرار است، چنانکه آوردیم. درباره بخش نخست سوال در باب نقد آرای فیلسوفانی که آوردید توسط دیگر فیلسوفان هم عصر آنان اطلاع دقیقی ندارم.

با توجه به جایگاه فلسفه و اخلاق در ایران از گذشته تا کنون لازم است که مقداری وارد پهنه اخلاق اسلامی و فلسفه و فقه اسلامی شویم. در میان اندیشمندان اخلاق اسلامی یا فلاسفه اسلامی تئوری منسجم و قابل توجه و قابل تحلیلی درباره نسبت میان اخلاق و جنگ یا اخلاق و تخصص یا هر عنوانی که بر آن بگذاریم به چشم می خورد؟ آیا آنان راه کارها یا راه حل هایی به هنگام بروز اختلاف و جهش کشورها به سمت جنگ تجویز کرده اند؟

تا جایی که اطلاع دارم فلاسفه اسلامی نظریات خاصی در اینباره ندارند. دو نکته درباره این پرسش شما در نظر دارم: ما دانشی در میان علما و صاحب نظران مان بنام فلسفه اخلاق نداشته ایم. برای اینکه کم و بیش کلام جا را برای اخلاق تنگ کرده بود. برخی از فیلسوفان ما نکاتی درباره اخلاق گفته اند اما اینکه به معنای کلاسیک کلمه یا به معنایی که فیلسوفان غربی را می شناسیم فیلسوف اخلاق داشته باشیم خیر. چون شریعت و کلام در این باب دست بالا را داشته اند و متضمن احکام هنجاری هستند. اگر هم سخنی فی المثل درباره حقوق ذاتی گفته شده با انگیزه های کلامی بوده است نه در وهله نخست با انگیزه های فلسفی-اخلاقی یا نظریه های اخلاقی. به همین سبب بحث هایی درباره فلسفه اخلاق و اخلاق جنگ در فلسفه اسلامی یا اخلاق اسلامی نداشته ایم. مباحث ادراکات اعتباری مرحوم طباطبایی هم که حدوداً پنجاه-شصت سال پیش مطرح شد در سنت فلسفه اسلامی در عداد استثناها بود و چندان ندیده ایم که فیلسوفان اسلامی به این امر پردازند و مشخصاً در باب جنگ نیز همینطور است. امروزه می توان گفت که روشنفکران ما در این باب اظهار نظر کرده اند. می توان اینها را گفت و سراغ گرفت اما در حوزه فلسفه اسلامی تا آنجایی که من می دانم با این توضیحاتی که دادم بسیار اندک کار شده است. البته فقها از منظر فقهی در این باب سخن گفته اند. اما فیلسوفان تا جایی که می دانم خیلی کم سخن رانده اند. چون در میان ما ایرانیان یا مسلمانان بیشتر علم کلام و فقه برجسته بوده است. به تعبیر محمد عابد الجابری تمدن اسلامی تمدن فقهی بوده است و بر روی این سرزمین درخت فلسفه عموماً و درخت فلسفه اخلاق خصوصاً نرویده است. ما دانشی به نام اخلاق نداشته ایم. علمای اخلاق بوده اند. کتاب های اخلاقی نگاشته شده

است. اندرز نامه ها نوشته شده اند. اما علمی بنام فلسفه اخلاق و نظریه پردازی در باب اخلاق شکل نگرفته است. آنچه هم که بوده با انگیزه های کلامی و فقهی به علم کلام و فقه تعلق داشته است و معطوف به بحث بسط ید خداوند و امثال اینها.

شما نحوه نوع حمله حاکمیت عراق به ایران را و نیز طرز رویارویی نظام ایران و مردم ایران را از منظر اخلاق چگونه تحلیل می کنید؟ تئوری هایی که امروز در فلسفه اخلاق ارائه شده اند آن تقابلی که میان ایران و عراق مشاهده شد چگونه ارزیابی می کنند؟ منظور داوری های اخلاقی است که نظریات مدرن با توجه به مبانی و بن مایه های خود نتیجه گیری می کنند.

در اینجا فکر نمی کنم مدرن یا سنتی بودن فلسفه اخلاق ضرورتی داشته باشد. اگر جنگ را عراق به ایران آغاز کرد که ظاهراً چنین است. خیلی ها این داوری را دارند که مادامی که به ایران حمله صورت گرفته و قدرت دفاع از خود را داشته است و هنگامی که از خود دفاع می کرده است تا فتح خرمشهر و امثال اینها بسیار اقدام نیکویی بوده است و کاملاً به لحاظ ملی روحیه ملی ایرانیان را برانگیخته است و هم از نظر اخلاقی قابل دفاع است. بنابراین می خواهم بگویم جنگ تا زمانی که متضمن دفاع از خود و حفظ خاک و حریم و مرزهای کشور باشد کار اخلاقی و قابل دفاعی است و اختصاصی نیز به جنگ هشت ساله با عراق ندارد. هر جنگی رخ دهد همین قاعده در باب آن جاری است. البته امثال من تجربه زیسته دوران جنگ هشت ساله را داشتیم. خاطرم هست که سال اول دبستان بودم که جنگ شروع شد. کاملاً به یاد دارم در سال ۱۳۵۹ شمسی که جنگ آغاز شد و تمام ایام جنگ را در خاطر دارم. در دل آن دوران زیستیم تا دوران راهنمایی که با پایان این دوره جنگ به اتمام رسید. تمام آن دوران را زیسته ایم و بمباران ها را دیده ایم. ایامی که تهران موشک باران بود و عملیات هایی که انجام می شد از نزدیک مشاهده کرده ایم. مرادم این است که این خاطرات را از سر گذرانده ایم. البته سن ما نسبت به دیگران کمتر بود. کسانی هم بودند که در جبهه ها حضور داشتند. مرادم این است که دفاع از کشور هم مصداق فضیلت اخلاقی است و هم فضیلت بلندی است یعنی جانبازی و پاکبازی و گذشت که فوق العاده محترم و قابل دفاع است و مادامی که صیانت از مرزهای کشور و آنچه که عبارت است از تمامیت ارضی یک کشور که در اینجا ایران بود، قابل ستایش است و بی شک نظریات اخلاقی نیز این اقدام نیک را تایید می کنند. اما اگر کسی بی سبب برای کشورگشایی به خاک سرزمین دیگر حمله کند که بخشی از آن را تصرف کند کار غیر اخلاقی مرتکب شده است و الا دفاع از مرزهای یک کشور حق مسلم هر دولت و ارتشی به شمار می آید. در کشور ما نیز این امر محقق شد. اما در باب اینکه جنگ کی به پایان رسید؟ و بعد از فتح خرمشهر مسیر جنگ چگونه ادامه پیدا کرد؟ من در این حوزه کارشناس نیستم اما نظرهای مختلفی که در اینباره منتشر شده است خوانده ام. عده ای معتقدند که اگر پس از فتح خرمشهر جنگ ادامه پیدا نمی کرد بهتر بود و امام خمینی هم نظرشان قطعی نبود که جنگ ادامه پیدا کند. عده ای دیگر بر این باورند که بخش هایی از این نظرها تحلیل های سیاسی و تاریخی است. اما هر چه که هست و من می توانم از آن سخن بگویم موجه بودن اخلاقی دفاع از حریم مرزها است. اگر جنگ ایران و عراق مصداقی از درگیر شدن و دفاع از خود بوده است، آنچنان که کثیری بر آن متفق القول هستند، در سالهای ابتدایی جنگ چاره ای جز دفع و بیرون راندن دشمن از کشور وجود نداشته است این جنگ نیز از آن احکام اخلاقی تبعیت می کند و بیرون راندن دشمن که به خاک کشور تصرف عدوانی کرده امر اخلاقی و بایسته ای است و باید دست کسانی را که از حریم مرزهای کشور دفاع کرده اند بوسید.

نکته ریز و مهمی که در اینجا وجود دارد این است که کشتار کردن جنگ ایران و عراق از نقطه نظر قواعد اخلاقی چگونه ارزیابی می شود؟ یعنی با توجه به قاعده عدم اضرار به غیر و درد و رنج نرساندن به دیگران که ابتدای بحث

به آن اشاره کردید، طولانی کردن جنگ به هشت سال ممکن است مورد نقد قرار بگیرد. در اینبار چه ارزیابی و داوری اخلاقی می توان داشت؟

ببینید بحث بر سر به چند سال انجامیدن بیشتر جنگ نیست. این مسئله شواهد بیشتری می خواهد. در واقع بحث بر سر ساز و کار جنگ و ورود و خروج از مرزها است. اگر جنگ هشت ساله ده سال هم به طول می انجامید و تماماً سخن بر سر این بود که ما دشمن را می خواستیم از مرزها بیرون برانیم و دفع بکنیم این امری بود که اجماع عقلا بر آن بود. اما فرض کنید که پاره ای از کسانی که در این عرصه کار کرده اند و سخن گفته اند، آورده اند که ما پس از فتح خرمشهر باید به جنگ خاتمه می دادیم و وارد خاک عراق نباید می شدیم. نظر من این است که در اینجا احتیاج به شواهد و اطلاعات بیشتری برای قضاوت وجود دارد. من حکم کلان آن را بیان کردم و الا صرف طول کشیدن جنگ وقتی که نیروها در حال جنگیدن در مرزها هستند می تواند امر قابل دفاعی باشد. اما هنگامی که دشمن را از مرزها بیرون رانده شد و در ادامه برای اینکه نیروهای نظامی دست بالا را داشته باشند قصد حمله به خاک کشور دیگر داشته باشند، ممکن است تاکتیک جنگی باشد که فرماندهان جنگی به آن معتقدند و امکان دارد که بگویند باید بخشی از کشور دیگر را تصرف کرد تا در مذاکره و گفتگو دست بالا را داشت. اینها اقتضائات کار است و در همان جا باید بسته به شرایط آن روزگار داوری شود البته در باب جنگ ایران و عراق اینگونه نشد و بعد از فتح خرمشهر جنگ شش سال ادامه پیدا کرد و کل مدت دوران جنگ به هشت سال درازا کشید. اما اگر این اقدام مصداقی از حمله به خاک کشور دیگر تلقی شود می توان راجع به آن چند و چون کرد. چون لزومی ندارد که نیروها وارد سرزمین دیگری شوند. پس می توان وقتی دشمن بیرون رانده شد همان جا ایستاد یا جنگ را خاتمه داد. عملیات ها در جنگ لازم است و بخشی از تاکتیک ها است. زیرا نیروها در حال جنگیدن با یکدیگرند و خصمانه ترین عمل در عالم انسانی در حال رخ دادن است، مادامی که معطوف به دفاع از حریم مرزها است این کار بر گرفتاری و موجه به حساب می آید. اما اگر بیش از آن باشد قصه متفاوت است. به هر حال این مسئله به جزییات تاریخی و دقائق و ظرایف بیشتری نیاز دارد و باید مبتنی بر آنها داوری کرد که اهل فن باید درباره آن نظر بدهند. من در مقام پاسخ دادن به پرسش شما تنها به همین حکم کلی بسنده می کنم. چون برای نظر دادن باید جزییات بیشتری داشته باشم که من ندارم تا درباره آن قضاوتی بکنم. چون این نوع قضاوت کاری غیر اخلاقی است که انسان در عرصه ای که ورود کافی و اشراف مکفی ندارد بخواهد اتخاذ رای کند. باید منتظر ماند و دید تا جزییاتی منتشر شود و اهل نظر در باب آن سخن بگویند و آنگاه مبتنی بر اطلاعات تاریخی/سیاسی/جغرافیایی می توان داوری اخلاقی کرد.